Ettelaat Newspaper
اطلاعات
۱۳۰۵

*یکشنبه ۹ اردیبهشت ۱۴۰۳ * ۱۹ شوال ۱۴۴۵
*۲۸ آوریل ۲۰۲۴ * سال نودوهشتم * شماره ۲۸۶۵۵

ettelaatonline ettelaat.com

جامعه‌شناسی و قصه‌گویی

۹ اردیبهشت سالروز درگذشت پدر جامعه‌شناسی ایران، دکتر غلامحسین صَدیقی (۱۲۸۴-۱۳۷۰) است. استاد دانشگاه تهران، بنیانگذار مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی؛ عضو هیأت امنای بنیاد فرهنگ ایران، همکار در تألیف لغتنامه دهخدا و دایرة‌المعارف فارسی (مصاحب). از آثار اوست: جنبش‌های دینی ایرانی در قرنهای دوم و سوم هجری؛ حکیم نسوی؛ گزارش سفر هند؛ ابوریحان بیرونی، شرح احوال وآثار؛ ابن سینا، شرح احوال وآثار؛ تاریخ فلسفه یونان از طالس تا سقراط، تاریخ فلسفه یونان از سقراط تا ارسطو. بدین مناسبت به سراغ موضوع جامعه‌شناسی رفتیم

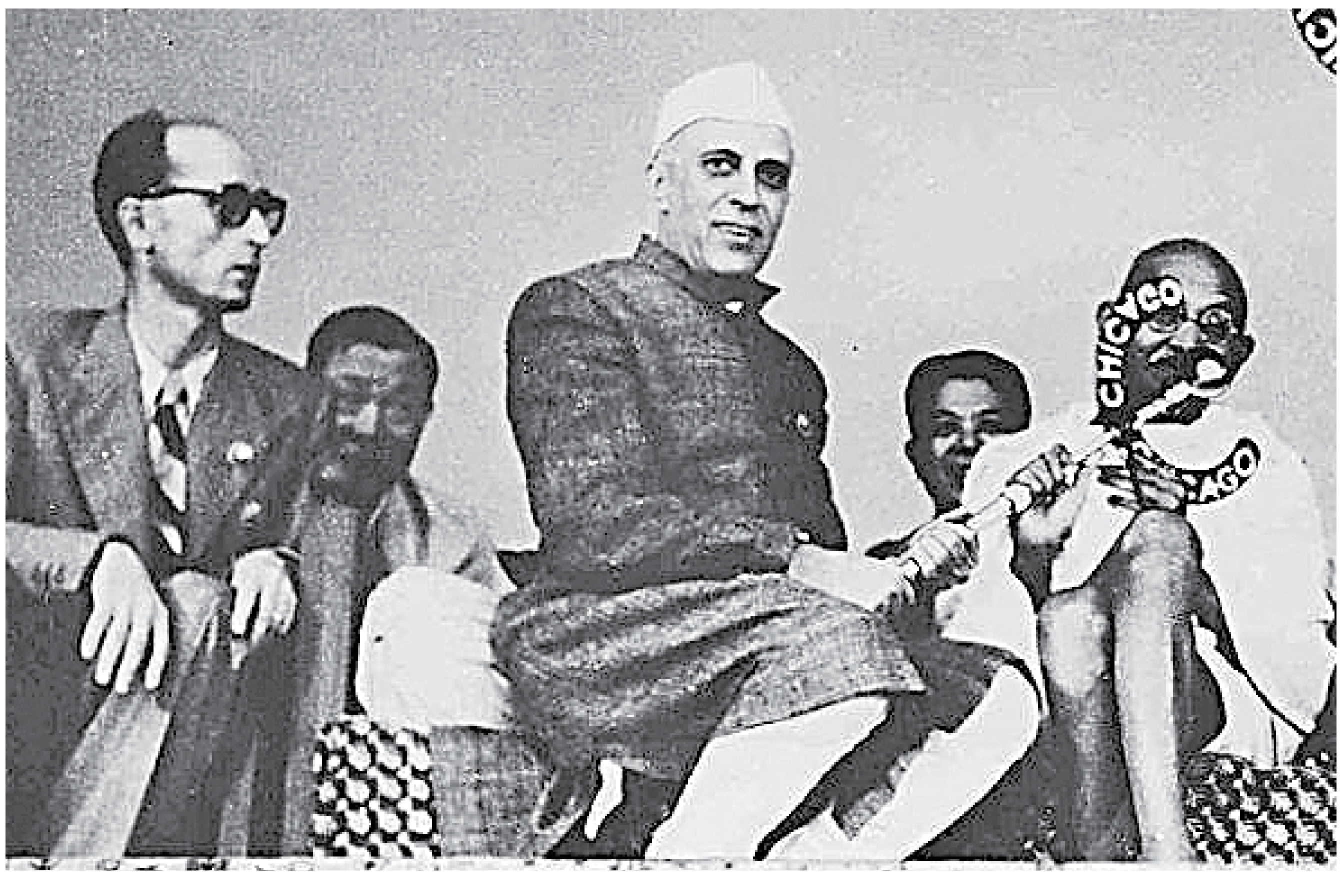
هندـ ردیف جلو از راست: مهاتما گاندی، جواهر لعل نهرو، دکتر صدیقی

عکس: اینترنت

دکتر عباس کاظمی

استاد علوم ارتباطات دانشگاه تهران

مقاله
جامعه شناختی

این روزها اگر از من بپرسند وظیفه یا دلمشغولی مهم علوم اجتماعی و جامعه شناسی چیست، پاسخی می‌دهم که در بدو امر ممکن است عجیب به نظر برسد. پاسخ کوتاهم این است که: جامعه شناس باید از وضعیت جامعه، داستان‌پردازی درست بکند. تعهد اصلی ما به عنوان جامعه شناس این است که قصه‌گو باشیم. شاید این ادعا با سیمایی که از جامعه شناس در دانشگاه ارائه می‌شود، متفاوت به نظر برسد که بر مبنای آن، جامعه شناس کسی است که درگیر آمار و ارقام و مطالعه و پژوهش و بحثهای پیچیده نظری است. مهمترین تعهد ما به عنوان جامعه شناس این است که به جامعه متعهد باشیم و چندان اسیر تعهدات دانشگاهی نمانیم. این حرف از سنخ سخنان پیشینیان و بنیانگذاران جامعه شناسی است. **آگوست کنت** به روایت **ریمون آرون** می‌گفت جامعه شناس نقش یك کاهن را در عصر مدرن ایفا می‌کند. فکر می‌کنم این قرائت آرونی از کنت در ایران بد فهمیده شده است؛ یعنی گویی جامعه شناس همچون کاهن باید پیش بینی کند و نقشی بالاتر از سایر مردمان داشته باشد. به نظر روایت کنتی در زمانه ما، بیش از همه با قصه‌گویی گره خورده است، به این معنا که جامعه شناس با ارائه تصویری از جامعه، مردم عادی را از سردرگمی در حوادث و رویدادها نجات می‌دهد.

پیتر برگر در فصل اول کتاب «دعوت به جامعه شناسی» (ترجمه رضا فاضل)، سیماهای مختلف جامعه شناسان را مرور می‌کند. او جایی از جامعه شناس به عنوان اصلاحگر اجتماعی یاد می‌کند و می‌گوید این سیما را آگوست کنت ترسیم کرده است و اشاره می‌کند در خیلی از مواقع در جوامع امریکایی و اروپایی، جامعه شناسان نقش مهمی در اصلاح اجتماعی ایفا کرده‌اند؛ مثلا سعی کرده‌اند با بیان پیشنهادهایی در سیاستگذاری‌ها، تبعیض‌ها را به عقب برانند. در مواردی تحقیقات جامعه شناسی و توصیه‌هایی که کرده‌اند، موجب تغییر قوانین شده است و این باعث شده جامعه به سمت اقلیت‌ها یا گروه‌های مورد تبعیض میل پیدا کند؛ بنابراین نقش جامعه شناس به مثابه اصلاحگر، بسیار مهم است که اکثر جامعه شناسان می‌کوشند این نقش مهم را به فراموشی بسپارند و بیشتر خود را درگیر وظایف حرفه‌ای شان در مرزهای دانشکده‌ای کنند.

در گفتار فعلی می‌کوشم قرائت کنتی از جامعه شناس به مثابه اصلاحگر را ملایم‌تر کنم و آن را به جامعه شناس به مثابه قصه‌گو تقلیل دهم و نشان دهم که جامعه شناس چطور می‌تواند به عنوان داستان‌پرداز اجتماعی نقش داشته باشد. این نقش از جامعه شناس از نقش او به مثابه اصلاحگر حیاتی‌تر است.

وظیفه مهم جامعه‌شناس

جامعه شناس اصلاحگر با نهادهای حاکمیتی همکاری می‌کند و پیشنهادهایی می‌دهد. این نقش بسیار مهمی است، چراکه هم می‌تواند سازنده باشد و هم مخرب؛ زیرا امکان دارد جامعه شناس توصیه‌های خطایی کند. به هر حال جامعه شناس هم مثل هر فرد دانشگاهی نظر خودش را می‌دهد، اگرچه این نظرات، خیلی بهتر از نظرات خام کارگزاران سیاسی و مردم است. البته که وظیفه مهم او نشان دادن و توضیح دادن و آشکار کردن علل رویدادها و پیامدهای کنشهاست. این هنر جامعه شناسی است که پیامدهای پیش بینی نشده را روشن می‌کند. اینجاست که کار جامعه شناسی مهم می‌شود، زیرا چیزی را نشان می‌دهد که سیاستمدار به آن فکر نمی‌کند. کتاب «منطق امر اجتماعی» نوشته **ریمون بودن** (ترجمه عبدالحسین نیک گوهر) به خوبی راجع به عقلانی و غیرعقلانی بودن پیامدهای بلندمدت و کوتاه مدت کنشها و از جمله سیاستگذاری‌ها صحبت می‌کند.

کار مهم جامعه شناس مداخله (engagement) است. اما این مداخله اجتماعی از چه طریق صورت می‌گیرد؟ در رویدادهای ۱۴۰۱ یکی از انتقادها به جامعه شناسان این بود که: کجا هستند و چرا در میدان حضور نمی‌یابند؟ اما میدان چه معنایی دارد و کجا مداخله جامعه شناس، مداخله شهروندانه است و کجا مداخله یك کنشگر سیاسی و کجا مداخله جامعه شناسانه؟

یك شیوه از مداخله جامعه شناسانه، همان نقش مشاوره و ایجاد راهکارهایی برای بهبود جامعه به واسطه تحقیقات اجتماعی است. مسیر دیگر با نظریه‌پردازی صورت می‌گیرد که تعبیر عامه‌پسندترش، «داستان‌پردازی» یا «قصه‌پردازی» است. جامعه شناس با داستان‌پردازی می‌کوشد تصویر بزرگ‌تری از جامعه برای مردم ترسیم کند. این تصویر کلان مردم را از سردرگمی نجات می‌دهد؛ مثلا وقتی فضای مجازی آمد، خانواده‌ها سراسیمه و نگران آینده فرزندان خود شدند. وظیفه جامعه شناس این است که تصویر درستی ارائه کند و در آن، جایگاه خانواده و فرد و استفاده از شبکه‌های اجتماعی را روشن سازد؛ بنابراین تعهد اجتماعی جامعه شناس این است که داستان‌های خوب برای جامعه تعریف کند. در ضمن او یك نقش خطرناك هم دارد. خطرناك به این معنا که وقتی نقش خود را به درستی ایفا می‌کند، همه لعن و نفرینش می‌کنند یا طردش می‌کنند و آن نقش این است که او باید جلوی قصه‌های ویرانگر و داستان‌پردازی‌های موهوم را بگیرد و به تعبیر رولان بارت: اسطوره‌زدایی کند و آشکار سازد که چطور این قصه‌های موهوم در حکم افیون عمل می‌کنند.

در نتیجه جامعه شناس از بعد تعهد اجتماعی که نسبت به جامعه دارد، دو نقش اصلی دارد: ۱ـ داستان‌پردازی‌های درست در مورد جامعه؛ ۲ـ واسازی یا اسطوره‌زدایی از داستان‌های ویرانگری که در جامعه وجود دارد؛ داستان‌هایی که در ظاهر آرامبخش یا انتقادی است، اما در عمل در خدمت نظم مسلط یا منافع گروهی و طبقاتی مشخصی است. ما جامعه شناس شدیم و می‌شویم، برای اینکه به جامعه خدمت کنیم و نه صرفاً دلمشغول کارهای علمی و ارتقای شغلی و کتاب نوشتن و کنفرانس خارجی رفتن باشیم. هنگامی که جامعه شناس داستانی منطقی از جامعه می‌گوید، از او می‌پرسند: «چرا این داستان را می‌گویی؟ الان که وقت گفتن همه واقعیت‌ها نیست!» در حالی که به تعبیر **ادوارد سعید**، حقیقت‌گویی به قدرت، وظیفه روشنفکر است و جامعه شناس نمی‌تواند از نقش روشنفکری‌اش جدا باشد. جامعه شناس از ریشه‌ها و عامل اجتماعی مشکلات اجتماعی می‌گوید.

نظریه‌پردازی اجتماعی یا داستان

اما چرا نظریه‌پردازی اجتماعی را با داستان شبیه کردم؟ نظریه‌ها در واقع داستان‌های منسجمی از زندگی اجتماعی‌اند که بر مبنای تحقیقات و شواهد، جهان پیرامون ما را معنادار و قابل فهم می‌کنند و به ما می‌گویند چرا این رویدادها به وقوع پیوستند؟ چرا گروه‌های اجتماعی مختلف به اشکال متفاوت عمل می‌کنند؟ چرا دسته‌ای مواهب اقتصادی بیشتری از سایرین دارند؟ در جامعه چرا نابرابری اجتماعی رو به افزایش است؟ راههای مطلوب تغییر اجتماعی چیست؟ داستان در وهله نخست باید شنیدنی باشد. همه نظریه‌های اجتماعی قرار است زمینه اجتماعی را توضیح دهند؛ اما گاهی این نظریات بیش از حد پیچیده و به تعبیر **سی.رایت میلز**، بیش از حد انتزاعی هستند و با جامعه ارتباطی برقرار نمی‌کنند. اغلب نظریه‌ها داستان‌پردازی قابل فهمی برای اهالی علوم انسانی انجام می‌دهند؛ اما وقتی صحبت از عموم مردم می‌شود، نظریه‌های اجتماعی به شکل متعارف توان ارتباط برقرار کردن با مردم را ندارند. اما شکل دیگری نیز وجود دارد که برخی جامعه شناسان و انسان شناسان مردم‌مدار از آن طریق به زبان ساده‌تر با مردم حرف می‌زنند. چنین موقعیتی را از جامعه شناسی که با مردم اوضاع و احوال اجتماعی را شرح می‌دهد و تصویر روشنی از اتفاقات در اختیارشان می‌گذارد، جامعه شناسی قصه‌گو می‌نامم.

به چند دلیل نظریه را با داستان مقایسه می‌کنم: **نخست** اینکه داستان‌ها مثل نظریه‌ها ابزار قدرتمند فهم جهان هستند. ما از طریق داستان‌ها، جهان را بهتر می‌فهمیم. **دوم** اینکه داستان‌ها زوایای مختلفی از جهان را به ما نشان می‌دهند و ما را از نگاه خودمدارانه خارج می‌کنند. **سوم** اینکه داستان‌ها حس «همدلی» را در ما پدید می‌آورند. البته نظریه‌پردازی برای توسعه علوم اجتماعی اهمیت دارد؛ اما کار اصلی جامعه شناسی نظریه‌پردازی برای جامعه است تا رویدادهای گذشته، حال و احتمالاً آینده را بفهمد و توضیح درستی از جهان پیرامون به دست آورد. جامعه شناسی باید داستانی از جامعه ایران ۱۴۰۲ برای ما تعریف کند که با داستان دهه ۱۳۷۰ متفاوت باشد؛ زیرا در جامعه شناسی یاد می‌گیریم که جامعه موجود پویای تغییریابنده‌ای است که دائماً نیاز به داستان‌پردازی‌های جدید دارد. داستان دو سال پیش با داستان امروز فرق می‌کند و اگر همان داستان سی سال پیش را برای مردم تعریف کنیم، جامعه آن را پس می‌زند.

به طور خلاصه وظیفه جامعه شناسی، داستان‌پردازی‌های مستمراً بازاندیشانه از جامعه و از جهان پیرامون است. این بازاندیشی مستمر بسیار اهمیت دارد و جامعه شناس نمی‌تواند ادعا کند که من حرفهایم را پنج سال پیش گفته‌ام و دیگر تکرار نمی‌کنم! این گفتن هم نباید در مقالات علمی ـ پژوهشی که کسی نمی‌خواند، صورت بگیرد، بلکه باید در فضای عمومی بیان شود، اعم از: رسانه‌های جمعی، شبکه‌های اجتماعی، مطبوعات، سخنرانی‌های عمومی و مسافرت‌ها و مواجهه با مردم. جامعه شناس باید نسبت به جامعه خونگرم باشد و با آدمها حرف بزند، نه فقط برای اینکه جامعه را تغییر بدهد، بلکه برای اینکه خودش هم بفهمد چه خبر است و تغییر کند. همانقدر که جامعه شناس بر جامعه اثر می‌گذارد، جامعه هم بر او اثر می‌گذارد.

داستان‌های جعلی

همان طور که گفتم، همواره داستان‌های جعلی از جامعه وجود دارند که کار جامعه شناس را برای ارائه تصویر روشن از تغییرات اجتماعی دشوار می‌کنند. داستان‌های جعلی و وهم‌آلود چند ویژگی دارند: **نخست** اینکه زودآما (و به تعبیری فست‌فودی) هستند؛ زیرا خیلی قابل فهم و در نتیجه پذیرفتنی هستند. وقتی اصحاب علم (اعم از علم سیاست و علم اقتصاد و علم جامعه شناسی) داستان شنیدنی نمی‌گویند، مردم داستان‌سازی می‌کنند. **دوم** اینکه همه جایی هستند و همه جا و در برابر همه رویدادها به کار می‌آیند؛ **سوم** اینکه اجازه بازاندیشی و نقد نمی‌دهند؛ و **چهارم** اینکه عامه‌پسند هستند؛ به این معنا که تفاوت‌های بین آدمها را نادیده می‌گیرند و جامعه را یکدست فرض می‌کنند.

به پنج نمونه از این داستان‌ها اشاره می‌کنم که البته به یکدیگر ربط دارند و همدیگر را تقویت می‌کنند:

اول داستان دولت بد ـ مردم خوب است. در این داستان هر کاری که مردم می‌کنند، خوب است و هر کاری که دولت می‌کند، شر. این دوگانه‌سازی، راه گفتگو را می‌بندد. در اینجا مردم هیچ مسئولیتی در قبال آنچه در جامعه ساخته شده، ندارند. این کلیشه یا داستانك خطرناك که مردم خیر مطلق هستند و دولت شر مطلق، راه را برای بازسازی و خودانتقادی جامعه می‌بندد. مهمتر اینکه به این نمی‌اندیشند که با عوض شدن دولت‌ها، چرا همچنان همان مسائل مجدد تکرار می‌شوند.

داستان دوم بازگشت قهرمان دیکتاتور است. در این داستان موهوم از یك شخصیت اسطوره‌سازی می‌شود و تمامی عناصر منفی آن را حذف می‌کنند و از آن چهره‌ای کاملا مثبت و کارآمد می‌سازند. این تصویر مثبت به سادگی بر سیمای هر فردی ممکن است بنشیند. جامعه این تصویرسازی‌ها را دوست دارد. اینکه یك قهرمان دیکتاتور بیاید و همه کارها را درست کند. اشکال این تصویر آن است که شخصیتی که ساخته شده، از واقعیات تاریخی بسیار دور است و اشکال مهمتر این است که به جای حل مشکل به دستان خود مردم، در جستجوی قهرمانی می‌گردند که آن مشکل را برایشان حل کند.

داستان سوم، داستان یأس و ناامیدی و انفعال است. این که: «هیچ کاری نمی‌شود کرد و فایده‌ای ندارد و باید از این کشور رفت»، «نمی‌گذارند هیچ کاری بکنیم». این شکل از داستان‌پردازی ته‌مانده اراده برای تغییر را از مردم می‌گیرد و در عمل زمینه را برای یکه‌سالاری فراهم می‌کند.

داستان چهارم، نظریه توطئه است. احمد اشرف در مقاله «توهم توطئه» (مجله گفتگو)، نظریه توطئه را به خوبی شرح داده است. نظریه توطئه، ساده‌سازی مسائل پیچیده است. در واقع الگویی همه‌پسند و قابل فهم و همه جایی ارائه می‌دهد و برای همه چیز به کار می‌رود، اعم از یك رانت و فساد، کودتا، انتخابات، جنگ و... نظریه توطئه همیشه بوده و هست؛ اما در سالهای اخیر خیلی قدرت گرفته است. به خصوص وقتی جنبش‌های اجتماعی به وقوع می‌پیوندند، می‌گویند: «تا کدخدا نخواهد، اتفاقی نمی‌افتد!» این گزارهٔ پرتکراری است که در آن کدخدا ممکن است امریکا یا انگلیس یا روسیه یا یك نیروی ناشناخته باشد.

این داستان‌ها تماماً دشمنان علوم اجتماعی و جامعه شناسی هستند؛ زیرا دست جامعه شناسان را می‌بندند.

داستان پنجم، داستان ذره‌گرایانه و روان شناسی زرد است. با چند عبارت کلیدی می‌توان این داستان را شناخت: «افراد سمی را از خودتان دور کنید»، «فقط حرفهای مثبت بزنید»، «مفهوم انرژی»، «وسایل خانه را طوری بچینید که انرژی راه عبور داشته باشد»، «چاکراه‌ها و توجه به آنها»، «مثبت اندیشی»، «ذهن آگاهی»، «موفقیت» و «معنویت‌گرایی‌های جدید».

اینها برای افراد، بسیار آرامبخش هستند و حرف اصلی‌شان این است که به جامعه و ساختارهای اجتماعی را بی‌خیال شوید و به خود توجه کنید و هر کسی را که احساس می‌کنید ناامیدتان می‌کند، از زندگی خود حذف کنید. به اخبار بد هم گوش نکنید. کاری به فلسطین و اوکراین نداشته باشید و فقط به خبرهای خوب گوش کنید. این یعنی حذف ساختارهای اجتماعی و اینکه اگر بخواهی و اراده کنی، پیروز و موفق می‌شوید. دو روان شناس، **ادگار کابانس** و **اوا لوز**، در کتاب «ساختن شهروندان خوشحال» (۲۰۱۹) نشان می‌دهند که چگونه علم و صنعت شادی زندگی ما را مهار می‌کنند و خوشحالی را به عنوان کالا مورد خرید و فروش قرار می‌دهند. در سمینارهای موفقیت، هزاران نفر نشسته‌اند که هر کدام مبلغ زیادی پرداخته‌اند و با احساسی از خوشبختی و شادمانی از آنها بیرون می‌آیند. افراد احساس می‌کنند که به آنها انرژی داده شده است. نویسندگان این کتاب می‌گویند ما در اینجا با «استبداد مثبت اندیشی» روبرو هستیم، یعنی اینها ما را وادار به مثبت اندیشی می‌کنند و این تلقین را می‌کنند که حال ما خوب است و ویرانی و آسیب‌های بیرونی را باور نکنیم. در حالی که کار جامعه شناس نشان دادن ویرانه یا به تعبیر کارگزاران سیاست، سیاه‌نمایی است! وظیفه جامعه شناس نشان دادن مسائل و مشکلات اجتماعی است. وظیفه جامعه شناس برملا کردن ریشه‌های فقر و فساد است. البته که اهل قدرت و ثروت از روشن شدن ریشه‌ها خشنود نخواهند بود. در اینجاست که کابانس ولوز معتقدند که ما از طریق این «استبداد مثبت‌اندیشی» مهار می‌شویم.

نقد قصه‌های جامعه‌شناسانه

در همه این داستان‌های کلیشه‌ای، مسئولیت اجتماعی و ساختارهای اجتماعی و همدلی نادیده گرفته و همه مسئولیت متوجه فرد می‌شود و نابرابری‌ها جدی گرفته نمی‌شود. در نهایت همه این داستان‌ها به داستان بازگشت قهرمان دیکتاتور بازمی‌گردد؛ زیرا یك نفر باید بیاید تا ما را نجات بدهد. البته خود جامعه شناسی هم ضمن آنکه با داستان‌های کلیشه‌ای مبارزه می‌کند، ناخواسته دچار داستان‌های کلیشه‌ای می‌شود و جامعه شناسان نیز دچار توهماتی می‌شوند. وظیفه ایشان خودانتقادی و نقد قصه‌های جامعه شناسانه و نظریات ناکارآمدی است که جامعه را به شکل زمینه‌مند توضیح نمی‌دهند. در قصه‌پردازی‌های جامعه شناسانه باید درد و رنج مردم منعکس شود. نظریه‌پردازی‌های انتزاعی و کلیشه‌ای جامعه شناسانه، خواه چپ باشند یا راست، حیات جامعه را می‌کشند و طرح بحث آنها به کسی هم بر نمی‌خورند. خواه این جامعه شناسان راست‌گرا باشند که جامعه را در قالب سیستم‌ها تحلیل می‌کنند و خواه جامعه شناسان چپ که همه چیز را در قالب نولیبرالیسم بسته‌بندی می‌کنند. پیتر برگر می‌گوید: نتایج جامعه شناسی همیشه خوشایند نیست و ممکن است ناخوشایند باشد و دیگران را ناراحت کند؛ بنابراین پای جامعه شناسان همیشه سست و لغزان است، خصوصاً جامعه شناسی که قصه‌گو باشد و برای جامعه و مردم صحبت کند، طبیعتاً موقعیت خطرناك‌تری دارد و اگر بخواهد به قصه‌گویی‌اش ادامه دهد، احتمالاً شغل و موقعیتش را در عرصه رسمی از دست می‌دهد.

من فکر می‌کنم داستان قصه‌گو نه تنها محبوب نیست، بلکه باید آماده حذف شدن از سوی مردم و اصحاب قدرت باشد؛ زیرا همزمان که به نقد دولت و قدرت متمرکز می‌پردازد، مردم را هم نقد می‌کند؛ اما از این حذف نباید دلخور بود، زیرا جامعه شناس از پیش باید بداند که به تعبیر **مولانا**:

عشق از اول سرکش و خونی بود
تا گریزد آن که بیرونی بود!

وظیفه روشنفکر گفتن حقیقت به قدرت است و جامعه شناس نمی‌تواند از نقش روشنفکری‌اش جدا باشد. جامعه شناس از ریشه‌ها و عامل اجتماعی مشکلات اجتماعی می‌گوید. کار او نشان دادن ویرانه یا به تعبیر کارگزاران سیاست، سیاه‌نمایی است! وظیفه جامعه شناس نشان دادن مسائل و مشکلات اجتماعی است و برملا کردن ریشه‌های فقر و فساد. البته که اهل قدرت و ثروت از روشن شدن ریشه‌ها خشنود نخواهند بود!

مقاله

یادداشت‌های روزانهٔ جلال آل احمد

به کوشش محمدحسین دانایی

بخش صد و سی و سوم

«آقا مدیر مدرسه» را که درآورده بودم، ساده است که یک نسخه هم برای او [ابراهیم گلستان] بردم، یعنی دادم دست دخترش. جلسهٔ بعد (قضیه مال سه ـ چهار ماه پیش است) نشسته و چنین و چنان از قصهٔ تازهٔ «چوغمک» [صادق چوبک] برایم تعریف کردن، که یعنی چه؟ یعنی بدان که او خیلی از تو بهتر می‌نویسد و از این مزخرفات! غافل از اینکه من دیگر کارم را با این حماقت‌ها و حسادت‌ها و حرف و سخنها یکسره کرده‌ام. من هر چه باید باشم، هستم و به دیگری چه و بالعکس. نمی‌تواند خودش را کنترل کند و بفهمد که در چنین سن و سالی، من ممکن است از شر این حماقت‌ها راحت شده باشم و حرف او فقط همین تأثیر را در من داشته باشد که حسابم را با خودش یکسره کنم. فعلاً تنها ارتباطی که میان ماست، این «خارگ» است که قرار گذاشته‌ام بدهم به دست او تا به اداره‌شان برساند، چون هیچ قراری با ادارهٔ محترم ندارم. بعد هم هر وقت به هم رسیدیم، سلام و علیکی والسلام.

یک جملهٔ دیگر هم از «کوکتو» [ژان] بنویسم و کار را تمام کنم. از ص ۱۷۶ همان کتاب: «از اوریژینالیته نفرت دارم. تا آنجا که بتوانم، از آن می‌پرهیزم. باید یک ایدهٔ اصیل را با نهایت احتیاط به کار برد تا هیچ اثری از این درآدم نباشد که لباس نوی به تن کرده است...» و باز البته این را هم یادداشت کردم که هم بیشتر به خاطرم باشد و هم چون کتاب مال دیگری است، نمی‌شود تحشیه کرد و خط کشی و از این اداها.

شنبه ۲۴ آبان ـ ۱۱/۵ صبح

امروز هم خانه‌ام. قلمی به «خارگ» زدم و «افیون» «کوکتو» را تمام کردم. همان است که نوشتم. فضله‌های نیم ر...دهٔ ذهن یک آدم که می‌خواهد ادای تریاکی شدن را دربیاورد. بیش از اینکه تریاکی باشد، ادایش را درآورده. احساساتی و مستدرکاتی را هم که نقل قول از تریاکی‌ها می‌کند، زیاد مال خودش نیست. در خودش به تواتر رسیده، یا رسانده. و جمعاً از دویست و خرده‌ای صفحه، شاید فقط کمتر از ۵۰ صفحه‌اش به تریاک و تأثیر آن در روحیات مربوط است. ممکن هم هست با این اسم و عنوان به خودش جسارتی داده تا حرفهائی را که در حال عادی نمی‌شود زد، بزند. درست مثل جاهل‌ها که وقتی می‌خواهند دعوا کنند، اول یک پنج‌سیری کشمش سر می‌کشند، بعد راه می‌افتند. به هر صورت، ادا بود نه احساس.

به مناسبت کار «خارگ» این کتاب Ives [ادوارد ایوز] دستم است که جراح یک کشتی انگریزی بوده که به هند رفته و برگشته در سالهای ۱۷۵۴ تا ۱۷۵۹، «ادواردآیوز». که همان «ساتن» [الول] برایم از «ادنبورگ» خواسته بود و هنوز پهلویم است. مدتی پیش هم کتاب دیگری را دیدم به اسم A jurney from India to England در سال ۱۸۱۷ از «جان جونسون» نامی که افسر بوده است. از دیدن و خواندن و ورق زدن این دو کتاب به این فکر افتادم که سالها (یعنی دو قرن) قبل از اینکه فقیر «اورازان» را بنویسد که زیاد بی‌توجه نماند و هم خودم خیال بَرم داشته بود و هم عده‌ای گمان می‌کردند کار بسیار تازه‌ای است، آدمهائی در دیگر نقاط دنیا بوده‌اند که همچه کاری را با همچه سبکی درست کرده‌اند و درآورده‌اند، آن هم در ۵۰۰ صفحه و از یک نیمه سفر دور دنیا. حیف که این دو کتاب بعد از به چاپ رفتن «تات نشین‌های بلوک زهرا» به دستم رسید. البته دومی، یعنی همین «ایوز» را وقتی دیدم که مشغول چاپ «تات نشین‌ها» بودم، یعنی داشتم کار چاپش را به آخر می‌رساندم. غرضم این است که اگر مدتی پیش از این، این دو کتاب را دیده بودم، شاید در چاپ کردن «تاتی سگزآباد» تردید می‌کردم، یا اقلاً اشاره‌ای هم به این مطلب می‌کردم که به این دلیل ما دو ـ سه قرن عقبیم که کار تازه درآمد و مثلاً بدیع فقیر، در فرنگستان کاری است دویست ساله و بلکه بیشتر. تازه خدا عالِم است که قبل از «ایوز» هم مثلاً جغرافی نویس‌های عهد بوق این کار را نکرده باشند. اینجوری است که هر چه بیشتر عمر می‌کنی، بهتر و ملموس‌تر درمی‌یابی که دنیا از این حقه‌بازی‌ها زیاد دیده و به قول تورات (جامعهٔ سلیمان)[1]: زیر این آسمان هیچ چیز تازه نیست!

چندروز پیش «الهی» [رحمت] را در «کافه فردوس» دیدم. همین قدرها کافی است. صحبت از «جمال زاده» شد. او مدعی بود که «صحرای محشر» ش را از روی کتابی به اسم «رؤیای صادقه» نوشته، به قلم «میرزا اسدالله» نامی «خدابنده» که گویا از اقوام پدری خود «الهی» است و اولین بار این کتاب در لنینگراد چاپ شده، یعنی در پطرزبورگ و جناب نویسنده‌اش، منشی سفارت روس بوده است در اصفهان. و نیز مدعی بود که «جمال زاده» و «صنعتی زاده کرمانی» (پدر این «همایون» پدرسوخته) هر دوشان خدا عالِم است به چه صورتی یک وقتی به میراث آن بابا دست یافته‌اند که چند صندوقی کتاب بوده است و بین خودشان قسمت کرده‌اند و گویا «رستم در قرن بیستم»[2] هم قسمتی از این میراث بوده است که به «صنعتی» [صنعتی زاده] رسیده. خاله خانباجی بودن این دو نفر را با هم و نمایندگی خود «همایون» را برای چاپ کارهای «جمال زاده» در تهران از قبل هم می‌دانستم، ولی این مطالب را نمی‌دانم تا چه حد درست است. از اینکه پدر «همایون» یک دهاتی به تمام معنی است که زور می‌برد آدم باور کند دست به قلم هم دارد، تردیدی نیست و من تا به حال گمان می‌کرده‌ام «رستم در قرن بیستم» (راگرچه نخوانده‌ام) «جمال زاده» نوشته و داده «صنعتی» چاپ زده به اسم خودش، چراکه خودم هم این کار را کرده‌ام، دو ـ سه بار. این کار البته مانعی ندارد، ولی در آن قسمت‌ها خدا عالِم است.

دیگر اینکه از این داستان نتیجه می‌گیریم که چرا عده‌ای از نواده‌های آن بابا، یعنی این خاندان «الهی»، به «حزب توده» رفتند مثل خودش و «خدابنده»[3] و غیره و عده‌ای دیگر مثل برادر این «الهی» به کارهای انگریزها دلبسته شدند، به صورتی که برادر همین «رحمت» بلند شد رفت لندن و به قول خودش، در آنجا به وزاریاتی[4] زندگی می‌کند. فَاعتَبروا یا اُولُوالأفسار![5]

سه شنبه ۲۷ آبان ـ ۵ بعدازظهر

بخاری برای این اطاق هم تهیه شد، اطاق کار. بخاری ارج به ۳۵۰ تومان با مخلفاتش و از دیروز کار گذاشتمش و حالا برای خودش اطاقی شده است با همهٔ وسائل. فقط به جای تخت آن، باید یک کاناپهٔ بزرگ و راحت گذارد و تخته‌بندی کتابخانه را تکمیل کرد. بخاری ساخت همین جاست، منتها به فرم همان پرفکشن‌ها و با یک کاربراتور فرنگی، یعنی امریکائی. بد هم نمی‌سوزد، گرچه بادگیرش خوب بازی نمی‌کند، چون دهنه‌اش را خودم عوض کردم. به این طریق، این هم از این اطاق.

عصر یک شنبه مجلس جشن بود در مدرسه به مناسبت وازنشسته شدن «قاسمی»، معلم فقه. گفتند برایش هدیه‌ای هم ترتیب بدهیم. من گفتم عبا برایش بگیریم و ناچار بیخ ریش خودم را گرفت. رفتم بازار و تهیهٔ عبا به ۱۰۱ تومان که ۴۱ تومانش را خودم دادم، باقی نفری ده تومان، یعنی شش نفر دیگر. و عبا را «کوثری» در مجلس به کول بابا انداخت که بله شولای، نه خرقهٔ ارشاد. توی دهنشان گذاشتم.

دیگر اینکه امروز باز این زنگ «والی زاده»، مدیر «مدرسهٔ مهر» آمده بود به سراغم که بروم در آن مدرسه درس بدهم، که البته باز هم نپذیرفتم، در عین حال که به هر صورت، درس دادن به یک عده دختر با پسر فرقی برایم ندارد؛ اما راستش، از این می‌ترسیدم که در این نوع درس، چشم و گوش حظّ بیشتری داشته باشند و ناچار پافشاری بیشتری در ادامهٔ این کار حماقت‌آمیز بکنند. البته زنگ اوقاتش تلخ شد، چون این طور که می‌گفت، وُور و وُور برایش معلم می‌فرستند و او البته قبول نمی‌کند و از این پیزُرها، ولی من هم فکرش را که می‌کنم، می‌بینم طرف شدن با کره خرهائی که نمی‌توانی و شاید خوشایند نباشد که توی گوششان بزنی، چندان آسان نیست. به هر صورت، نپذیرفتم، وانگهی اگر کار مجله درست بشود، به صورت فعلی کار یک مدرسه لَنگ می‌ماند که گور پدرشان و اگر آنجا هم بروم، کار دو مدرسه! چقدر دلسوز شده‌ام! حقیقت مطلب همان بود که نوشتم، ترس از دلبندشدن به این کار احمقانه، آن هم حالا که دارم همهٔ شیرینی‌های حماقت‌آمیزش را در ذهنم دفن می‌کنم و فقط مبتذلاتش را پیش چشم دارم.

این طور که پیداست، کار مجله هم هنوز لَنگ است و هرگز حوصله ندارم دنبالش بروم. بهتر همان که این تعطیلات زمستانی بگذرد، بعد ببینم چه پیش خواهد آمد.

ادامه دارد

پی نوشت‌ها:

[1] کتاب جامعه بن داوود، یکی از بخشهای عهد عتیق کتاب مقدس
[2] رستم در قرن بیستم، نخستین رمان علمی ـ تخیلی ایرانی اثر عبدالحسین صنعتی زاده
[3] خدابنده، از اعضای حزب توده و در رأس جمعیت صلح که رابط این حزب با دکتر محمد مصدق هم بود.
[4] وزاریات، در تداول عامه به معنای پریشانی، سختی، هرج ومرج به کار می‌رود.
[5] أولُوالأفسار، تعبیر کنایه‌آمیزی است از «أولُوالأبصار» و طعنه‌ای به صاحبان قدرت و شوکت

آگهی دعوت به مجمع عمومی عادی سالیانه شرکت سیمان تیس چابهار (سهامی خاص)
شماره ثبت ۲۰۷۶۲۱ شناسه ملی ۱۰۱۰۲۴۹۲۲۵۲

از کلیه صاحبان سهام یا نمایندگان قانونی ایشان دعوت می‌شود تا در جلسه مجمع عمومی عادی سالیانه شرکت که ساعت ۱۰:۰۰ روز سه شنبه ۱۴۰۳/۰۲/۲۵ در محل قانونی شرکت تشکیل می‌گردد، حضور به هم رسانند.

دستور جلسه:
۱ـ قرائت گزارش حسابرس و بازرس قانونی
۲ـ قرائت گزارش هیئت مدیره
۳ـ بررسی و تصویب صورت‌های مالی سال مالی منتهی به ۱۴۰۲/۱۲/۲۹
۴ـ انتخاب بازرس قانونی شرکت
۵ـ انتخابات اعضای هیئت مدیره
۶ـ انتخاب روزنامه کثیرالانتشار
۷ـ سایر مواردی که در صلاحیت مجمع عمومی عادی سالیانه باشد.

هیئت مدیره شرکت سیمان تیس چابهار (سهامی خاص)

آگهی دعوت شرکاء برای جلسه مجمع عمومی عادی سالیانه مؤسسه غیرتجاری تهران کلینیک ثبت شده به شماره ۷۴۸ و شناسه ملی ۱۰۱۰۰۰۹۵۹۵۰

بدینوسیله از سهامداران محترم دعوت به عمل می‌آید تا در جلسه مجمع عمومی عادی سالیانه مؤسسه تهران کلینیک که ساعت ۱۰ صبح روز چهارشنبه مورخ ۱۴۰۳/۰۲/۲۶ در محل تهران، خیابان کریم خان زند، خیابان ایران شهر، کوچه جعفر شهری، پلاک ۱، طبقه ۷ تشکیل می‌گردد، شخصاً یا با معرفی نماینده خود با اعطای وکالتنامه رسمی تنظیمی در دفتر اسناد رسمی حضور به هم رسانند.

دستور جلسه:
۱ـ ارائه ترازنامه سالیانه مؤسسه و گزارش بازرس
۲ـ سایر اموری که در ارتباط با مجمع عمومی عادی سالیانه می‌باشد.

هیئت مدیره بیمارستان تهران کلینیک

مناقصه عمومی استقرار آزمایشگاه محلی خاک وبتن
پروژه انتقال سیمان فارس در منطقه خرامه

شرکت سیمان فارس در نظر دارد انجام خدمات آزمایشگاه محلی خاک وبتن مربوط به پروژه احداث کارخانه سیمان خود در منطقه خرامه را از طریق برگزاری مناقصه عمومی دومرحله‌ای به مشاور واجد صلاحیت واگذار نماید. از شرکت‌های متقاضی که در این زمینه دارای تجربه می‌باشند، دعوت بعمل می‌آید نسبت به تکمیل وارسال اسناد مناقصه حداکثر تا تاریخ ۱۴۰۳/۰۲/۲۲، به آدرس شیراز، کیلومتر ۱۰ بلوار امیرکبیر، انتهای خیابان فاخته، شرکت سیمان فارس، واحد دبیرخانه حراست، کدپستی ۷۱۸۸۷۴۶۸۴۷ اقدام نمایند. برای کسب اطلاعات بیشتر در خصوص جزئیات برگزاری مناقصه مربوطه، با شماره ۰۷۱۳۸۲۲۸۶۴۴ داخلی ۲۷۹ و ۴۹۵ تماس حاصل نمایند.

موضوع مناقصه	زمان دریافت اسناد مناقصه	محل دریافت اسناد مناقصه	تضمین شرکت در مناقصه	مهلت ارائه پیشنهاد	زمان بازگشایی پیشنهادها
استقرار آزمایشگاه محلی خاک وبتن	از تاریخ ۱۴۰۳/۰۲/۰۹ لغایت ۱۴۰۳/۰۲/۲۲	وب سایت شرکت به آدرس www.farscement.com	۱,۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ یک میلیارد و پانصد میلیون (ریال)	حداکثر تا پایان وقت اداری روز شنبه مورخ ۱۴۰۳/۰۲/۲۲ آدرس: شیراز بلوار امیرکبیر انتهای خیابان فاخته، شرکت سیمان فارس دبیرخانه واحد حراست	حداکثر تا پایان اردیبهشت ۱۴۰۳